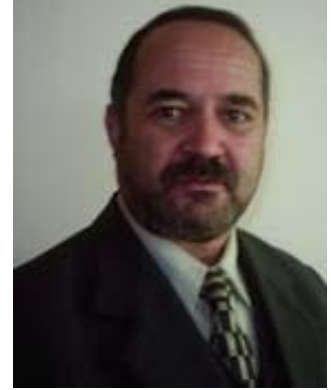


## دوستان! برداشتهای تان راتصحیح کنید

دکتر صاحب نظر مرادی



سوم عقرب ۱۳۹۰

اخیراً یکی دو نامه از دوستان راه دور از طریق پست الکترونیکی دریافت نمودم. از اینکه در آغاز نامه ها با نامهای آشنایی برخوردارم خیلی ها مسرور گردیدم، اما خوانش نامه ها به حدی متاثریم ساخت که از بیانش قاصریم. میشود گفت که عزیزان در قبال مسایل علمی و پژوهشی در حد فهم و درک خود برخورد نموده و آب رانادیده موزه کشیده اند و یا هم سربخود خانه قاضی رفته اند.

بدیهی است که ماوشما بهر تعبیر و سلیقه ای روشن فکر دوران خویشتیم، و از بی تحملی های ارباب قدرت در باب واقعیت های اجتماعی کشور خویش فراوان چیزهای شنیده ایم، که بر اساس بدفهمی ها و تلقیات ناجایز خون های فراوانی ریخته شد و سرهای بلندی بر سردار شدند. حالا می ترسم که چشم حسود کژ بین و گوش کج شنو و خودبینی به قرائت نابجای مطالب معینی در کتاب "بدخشان در تاریخ" پرداخته و کسانی را آگاهانه و غیر آگاهانه در موضع مخاصمت آن با اسماعیلیان دعوت نموده است.

منکه به گفته برخی از شما عزیزان پیرو سنخ فکری و شاگرد ابرمردی از تبار آزاده گان و عدالت خواهان این میهن بوده ام، خوشبختانه تا هنوز بر اثر ورزش بادهای متحول و فیشنی غرب گرایی تغییر نکرده ام، و با همان رسم و طرز دید آن بزرگان باورمند هستم و هرگز و هرگز انسانی را به رسم بد آئینی تحقیر نخواهم کرد، چه رسد به جماعت پرافتخار، محروم و ستمکش اسماعلیه افغانستان، خدای ناخواسته تو هین یا بهتان روا دارم. العیاذ بالله

برگردیم به اصل موضوع. چنانکه آگاهان امورتحقیق و پژوهش میدانند ، دربررسی محتوای اجتماعی یک جمع خواه قومی باشد یا مذهبی، سیاسی و فرهنگی. سنت وروال معمول پژوهش چنین است که مجموع دریافت های موافق و مخالف به اعتبار اسناد و منابع تاریخی نقل قول می شود. آنگاه دیدگاه گزارشگر بامقایسه نیکی ها و بدی ها به نبشت می آید. من بحیث کسی که درمکتب توهین و بهتان تزییه نشده ام و شاید هم درجهت دفاع از ارزش های جماعت اسماعلیه در برابر معاندین آن کمتر از اهل آن به مقابله نپرداخته ام، میدانم که مذهب اسماعلیه با اینکه یک روند عدالت گرا و مبارز امرحق بوده است، در تاریخ فراوان بهتان ها دیده و جفاها کشیده است، اما به همت اندیشه های پرصلابت فرهیخته گانی چون حجت جزیره خراسان با چنین بهتان ها مبارزه نموده است.

به نظر من دوستان نبایست تمامیت دیدگاه های مرا درباب جماعت اسماعلیه از روزگار سامانیان تا دوره غزنویان، سلجوقیان ( تعالیم مفصل ناصر خسرو و مقاومت حسن صباح) غوریان و خوارزمشاهیان و حوادث دوره مغول که حکام این دوره ها با شمشیرهای برهنه در جستجوی رافضی، قرمطی و ملاحده (اسماعیلی) بودند و من به تفصیل از شهامت و جانبازی های ایشان سخن گفته ام نادیده گرفته و بر سر مسایل علمی تنها انگشت بالای موضوعی می گذاشتند که با تاسف برخلاف واقعیت در تمام سال ها وسده های اخیر در مناطق زیست ما در گمان ها و باورهای عده ای کاذبانه خفته است.

بنده در حالیکه به بیهوده گی همچو دیدگاه ها در حد شما باور دارم، خواستم تا بطلان این مسایل را در زمان شاه رضی الدین که پنجم صد سال پیش (1504) برپاره ای از بدخشان حکومت میکرد بارویکرد به منابع این دوره ابتدا نقل قول کنم آنگاه پاسخ بدهم. همان است که با استفاده از نگارش موضوع مورد بحث در تاریخ های میرزا محمد حیدر "تاریخ رشیدی"، غالب شاه غایب اف در "تاریخ ختلان"، میرزا سنگ محمد بدخشی در "تاریخ بدخشان" و همچنان دیدگاه های شاه عبدالله یمگی بدخشی و دیگران بیاورم. آنگاه جمع بندی خود را نسبت به بطلان موضوع چنین بیاورم: "من (نویسنده این اثر) که در میان جماعت اسماعلیه دوستان روشنفکری دارم، در مورد اجرای همچو حرکاتی بارها از ایشان پرسیده ام، که ایشان این گفته ها را نپذیرفته و آنرا به افراد متعصب مذاهب دیگر نسبت داده اند که برایشان ساخته اند" باز در همین صفحه اضافه نموده ام که "باید گفت که منسوب

نمودن همچو برجسپ ها به جریان اسماعلیه در اجرا نمودن این قبیل عمل های ناشایست از روزهای اول پیدایش این جریان جای داشته است."

از بیان مطلب فوق خواننده چیزفهم فوراً درمی یابد- زمانیکه واقعیتی در میان پیروان یک جمع مربوط به مذهب، گروه، دیدگاه و اندیشه مورد تأیید قرار نمیگیرد، در بطلانش نباید شک کرد، و آن چیز است که با انگیزه های مختلف از سوی معاندین یا پیروان مذاهب دیگر به نشانی این گروه احاله گردیده است. مگر این سطرها بیانگر ردموضوع مورد نظر از سوی بنده نیست؟ به نظر شما چگونه میبایست می نوشتم؟

اگر مطالب صفحات (493-494) کتاب بدخشان در تاریخ که باقید منابع و رفرنسها امانتاً در داخل گیومه ها آورده شده اند، بحثهای ابداعی یعنی مال فکری من می بودند، یعنی این الفاظ برای نخستین بار بوسیله من به کار می رفتند، آنگاه خاضعانه در پیشگاه جماعت اسماعلیه معذرت میخواستم، اما حالا که اینها مال فکری و ایجاد کرده من نبوده و توضیحات مورخین دیگر هستند، نمیتوانم به عوض میرزا حیدر و غالب شاه غایب اف معذرت بخواهم و شما میتوانید با آنها دعا کنید.

درین حال بافهم این نزاکت علمی بایست هموطنم فولاد ستیغ که با احساسات و نادانسته حرف های قلمبه و نابابی را با کالات قلم به آدرس من حواله کرده است، از من معذرت بخواهد. ازینکه من با شخصیت، روان و اهلیت ایشان آشنا نیستم، نمی توانم این همه یاوه سرایی جناب رابرخاسته از کدامین کمبود ارزشها در ذهن ایشان ارزیابی کنم. در پاسخ به الفاظ صفر اشکن این هموطنم بایست علاوه کنم که من فرزندیک خانواده غریب و بیچاره بدخشان هستم، برویت اسنادوشواهد و شناخت تعدادی از جماعت شما تمام دروس خود را از ابتدائیه تا دوره دوکتورا با امتیاز سپری کرده و بپای خود راه رفته ام. من به اخذ گواهی نامه های اعزازی و خرید شده با ودکا و کلبسه باور و علاقه ای ندارم، اما ازینکه در روزگاری همه چیز ما چنین تقلبات حتی علمی بازار پر رونقی دارد بر شما خرده نمیگیرم.

در مورد برداشت های دوست عزیزم آقای قوت نیرو بایست عرض کنم که به همان پیمانانه از گلایه شما از خود رنجیدم که شاید شما در مورد من از قول دوستان دیگر عرض آزرده شده اید. میگویند در سایت شغنان چیزهای نوشته شده که من به دلیل مصروفیت و نداشتن اطلاع و آدرس آنها رانه خوانده ام، اما ازینکه انعکاسات

آنرا از نامه آقای نیرو دانستم، از ایشان سپاسگزارم که مراد جریان قرارداد داده اند. اینکه آقای نیرو نوشته اند: "نوشته اعتراضیه محترم علیشاه صبار در مقابل نوشته شما تمام شوق و اشتیاقم را به یاس و نومیدی مبدل کرد و خیلی ها متاثریم ساخت که شما چگونه آنهمه دشنام، توهین و بهتان (ملحد، چراغ کش، بزغاله بند، توت مال... راکه در طول تاریخ از طرف متعصبین به پیروان اسماعیلیان برچسپ و نسبت داده شده بود، در دو صفحه تاریخ بدخشان خلاصه نموده اید و از زیر برقه و چادری میرزا حیدر، غایب اف و فرقانی نثار اسماعیلیان نمودید..." در اینجا به معترضه پراگنی متوسل گردیده اند. اول اینکه میرزا حیدر و غایب اف برقه پوش نبوده و مثل شما مرد هستند و ایشان مخالفین اسماعلیه هم نبوده و همچو مورخ در مورد پژوهش خود منبعی برای بیان خود داشته و نشان داده اند. دوم اینکه زمانیکه من به گفته شما حرفهای زیر برقه میرزا حیدر و غایب اف را بیان داشته ام، آنگاه به اصطلاح شما دشنامهای برخاسته از سوی من نبوده، بلکه سلاله نگارشی آنها به حداقل پنجصدسال میرسد. که ما بخواهیم نخواهیم چنین نگارشها در کتبخانه منطقه وجود دارند و برای بار اول نیست که "بدخشان در تاریخ" آنها را روایت نموده است.

در مورد اینکه نخستین واکنشها از کجا برخاسته است، این را میگذارم به فضای کسالت بار و کشنده فرهنگی میهنم، که هر نوع کار و تلاش علمی و فرهنگی را در پیوه زمان با واکنشهای منفی سرکوب کرده اند، تا دیگر دستی با قلم آشنا نگردد و چیزی را به خزینه فرهنگی جامعه نیفزاید.

در آخر از هموطنان روشن فکر و دوستانه تقاضا میکنم تا بیشتر بخوانند و معیارهای علمی و لزوم استفاده از مواخذ و ریفرنسها و ضرورت اقتباس و نقل قول کردنها را بدانند. تا با گفتن به اصطلاح "بینی ات را پشک برد" دنبال پشک نروند و یکبار بینی خود را ببینند. در غیر آن بیان همچو اعتراضات دست و پاشکسته از نظر آگاهان جز اینکه تنگ ظرفی خود را به نمایش گذارند، معنی دیگر را نمیرساند. سلامت باشید. یار زنده و صحبت باقی.

نوت: نوشته را در سایت سیمای شغنان به نشر بسپارید